

سال چهل و یکم

واقعات سال ۱۳۰۰ هـ ق

۱۸

شبه نیت و خلاصی اورا مصلحت دولت دست نیدانم و چون شیرالدوله از نائب السلطنه با  
شد در ضمن عرائض دیوانخانه بحضور شاه استخلاص مجوسین را خواست و شاه دستخط کرد که  
ایش را به بعد از مر حجت از مشهد و درو در طهران قرار کلی در باب این طائفه داده خواهد شد مصلحت  
باشند زوجه و ام الرزقه حاجی ملا علی اکبر عریضه نیز بنائب السلطنه نوشته است دعای مرضی  
آخوند را نمودند و نائب السلطنه بام الرزقه وی گفت حاجی ملا علی اکبر کافر و دخترت بخانه اش  
حرام است به نگری شوهرده و او جواب گفت من دیندار تر از او ادم احدی ندیدم اگر او کافر است  
پس دینداری در عالم نیت و در ختم از او چند طفل دارد و سپس چون آن محمد ابراهیم امین سلطان  
در سفر شاه بخراسان در قریه مهر سوزار مرض سل در گذشت شاه شغل منصب وی حتی  
لقب امین سلطانی را با امین الملک پسرش داد و لقب امین الملکی را پسر کوچکترش برگزید  
نمود زوجه حاجی ملا علی اکبر عریضه شاه نگاشته و عریضه نیز با امین السلطان جدید جوان عرض  
نمود و تظلم و استدعای استخلاص آخوند کرده عریضه شاه را در جواب عریضه اش ننهادند  
پست روانه مشهد مقدس نمود بعد از چندی امین السلطان مکتوبی با امین الدوله نوشت و در  
شاهی را خطاب بنائب السلطنه که حاجی ملا علی اکبر از حبس رها نمایند ارسال داشته مرقوم کرد  
که شما خود دستخط را نزد نائب السلطنه ببرید و حاجی ملا علی اکبر را بستم مستخلص بایند تا آسوده  
خود و عالمه اش بدعا گوئی شاه مشغول باشند و معذالک نائب السلطنه غدر پیش آورد که  
این اشخاص با هم دستگیر شدند و باید متفقاً مرضی و آزاد گردند و ایشان به بعد از درود شاه  
همه بیکبار از حبس برین بیایند و با جمله بموجب اقدامات مذکوره بعد از مر حجت شاه از  
سفر مشهد متذرجانانست مجوسین خلاص در مانی یافتند و آن سینه هندی نو خراز کل

توفیق

سال ۳۲۴ هجری

واقعات سال ۱۳۰۰ هجری

۱۸

اَللّٰهُ دَابِجِنِ الْغَيْمِ فَرَسًا وَهَيْبَتِنِ دَرْدَنًا وَذُبُّنَ الْفِكَرِ نَابِدًا كَادِبًا رَضِي طَارًا  
 كَيْتِبَانَتُنَّ مَعْرُوفًا مَلَاخِطَةً كَسَبِدًا مَعْدَلِكُ خَلْوُنْ غَاثِلُ بَشْعُورِ بِنَامِدَةً اَنْدَاوَارِ حَجْرًا  
 وَدَانَاوِي بِالْمَرْهَمِ مَرُومِ اَنْدَاوَانِ حَجَابِ بَابِدٍ دَرِجِيْمِ لَعْوَالِ بَانُو اَعْلَى نَاظِرًا بِاشْبِدٍ وَبِرَجْدِ  
 اَمْرَانِمْ قُصَمِ بَانَابِ اَنْوَانِ سَمَا مَعَانِ هَرِ نَفْسِي كِه اَرْشَادِ رَسِيْلِ الْهَيِّ بَرَا بَدَلِي اَللّٰهُ فَرَزِ  
 وَمَكْنُونِ اَيْنِ كَلْبَارِهِ هَايِ عَالَمِ كِه بَجِيوَرِ وَصَفَرِ وَطَلْمِ فَرَسِيْمَانِيْدِ بِلَاغَاتِ اَبِ  
 اَرْهَمِ بَرِيوِيْدِ بِيَكِ شَبِ شَعْلَه نَادِرِ عَزْرِ وَبِفَسْرِ وَاشْرَحِ وَهَوِيْ مَنْظِفِي كَرِيْدِ  
 سَبْحَانَ اَللّٰهُ مَعْدَلِكُ مَلْتَبَه نَشِدِ وَنَبْشُوْنِدِ مِنْ غَيْرِ جِهَه اَضْدِ نَفُوسِ وَاسْحَه  
 نَحْنَه اَنْدَاوَارِ اَلْمِيْدَانِ دَوْنِ جِيْمِ وَكِنَاهِ الْغَدْرِ حَسِيْسِ كَرِيْدَه اَنْدَاوَارِ اَللّٰهُ سَجِيْنِ لِحْنَتِ  
 دَانَسَه اَنْدَاوَارِ وَطَلْمِ وَازَا بَاتِ عَدَلِ شَمْرَه اَنْدَاوَارِ كِه دَرِ سَبِيْلِ حَضْرَتِ مَجْرُوبِ بَرَا اَشْأَانِ  
 وَادِرِ شَدَه اَنْجَه وَادِرِ شَدِ طُوْبِيْ مِنْ مَجِيْبَتِهِمْ وَبِذِكْرِهِمْ وَبِحَدِ مَهْمِ وَبِنَصْرَتِ اَلِيْهِمْ اَنْدَاوَارِ  
 مِنْ اَهْلِ الْفَرْدُوسِ اَلْاَعْلَى فِيْ كِتَابِ الْاَسْمَاءِ اَشْهَدُ بِذَلِكَ مَظْلُومِ الْاَقَانِ اَللّٰهُ مَحْسُوْبِ  
 فِي السَّجْنِ اَنْدَاوَارِ اَلَا اَنَا الْعَلِيْمُ الْحَكِيْمُ اَلْبَهَاءُ عَلَيْكَ وَعَلَى مِنْ مَعَكَ وَعَلَى الدِّيْنِ  
 مَا ذَلَمْتُمْ اَشَادَاتِ الْعَوْمِ عَنْ صَرَاحِ الْمُسْتَقِيْمِ اَنْتَهِيْ خ ۲۹ ادم ۲۹ شهر رجب ۳۲۴ هجری  
 و نیز در لوحی دیگر که در جواب عریضه حاجی آخوند مذکور بعد از استحضارش از حبس و طلب اجازه شتر  
 بعکاسه در یافت خطاباً به چنین مرقوم هو الناصر القدير يا ايها المسجون في  
 سبيلي ان اسمع ندائك انه تذكرك في حين احاطته الاضراس من كل الاطوار  
 انه اخر جلكم من السجن لعلم الغافلون انقم غير معجزتي الله انه يشركهم في هذا الحين  
 بعد اب الهم لا تخزن من الذين كفروا وعضوا سوف يرون ما قدر لهم من لادن

مصدر

سال چهل و یکم

واقعات سال ۱۳۰۰ هجری

۱۸۱

بودند سبحان الله اگر قول آن نفوس تصدق نماید طهور امر اعظم و اکبر و اعلى و ابهى  
 مشهور بشود و بر جميع حجت بالغة کامل و تمام باری بفرمودند ما قالوا من قبل <sup>الحق</sup>  
 انسان بصر و بصر انصاف حکم معدوم بر او شده و بشود امر اینکه با این صفات <sup>صوت</sup>  
 باشند بمثابة نبود فرعون بوده و هستند ظاهر مکل و باطن بقران الخ خادم <sup>نعمته</sup> ۱۹  
 و قوله غریبانه اذان ارض کلمه بسمع مظلوم رسید که فی الحقیقه سبب جهت شدت  
 و الا معتمد الدین فرهاد پیرزا در باره مسجون فرموده آنچه ذکرش محبوب این مظلوم با  
 ایشان و امثال بسا دکم ملاقات نموده آنچه در نظر است در باره در مزاج محله  
 شریف که شرفی است بدو نشانی آوردند که اولی عصر بوی و کوه مانده بوم جمع صحیح  
 شریف آوردند و نزدیک مغرب مراجعت فرمودند ایشان عالم و آگاه اند نباید  
 بفرحون تکلم نمایند اگر نفس خدمت ایشان رسید این کلمات را امام وجه از  
 قبل مظلوم مذکور دارد هو العلم الجبر باين الملك حضرتك را بنی من قبل کاغد  
 من الناس لو توجه اليوم ترائى بنورم بدو احد من الطهره و بناد لا تدعى نفس من  
 اشعلها ولكن المظلوم بدوى و يعرف و يقول الطهره بدار الله رب العالمين  
 و او حدتها بد الصوره بجمع من و غيرها ما لله تدانى الوعد و مکلم الطور و بنطقه سده  
 الطهور و العوم اکثرهم من العاقلين با اميرت کنک سا ترا امرى الطهره و تى و کنک  
 و انذا البطنى نعمة الله فلما دفعت راسى سمعت من كل الجهات با انها التا  
 في السده طوبى لارض شرف بشو منک و لنفس فاوت بندانک و لوجه توجه اليک  
 ثم و قل با ملا لارض ليست افکارى افکارکم و لا امشى في طرفکم انکر و اما و عدم به



سالی چهل و یکم

واقعات سال ۱۳۰۰ هجری

م ۱۸

این مظلومان دست گزودند از آنجند در سردستان فارس که مرکز جمعی از شیخان و دلبران قوم بود و خدا  
 پرورانه نظر اقتصا، وقت و تحصیل مسائل را داشتند موقع را مناسب دیده بنا بر حمله در محرم  
 گذشتند و اجاب مدفت نمودند و کار از خاوره و شاه جری به نارضایت و مجادلت کشیدند  
 واقعه چکومت شیراز رسید و حکمرانی فارس با سلطان حسین میرزا جلال ابدوله بن ظل سلطان  
 از جانب پدرش بود و میرزا فتحعلی خان صاحب دیوان پیشکاری دیر داشت و ماموری علی بنام  
 برای تحقیق احوال از شیراز بر سردستان فرستادند که دستخوش القادات کذب و تطمع و بیج  
 ابالی گشت و اخبار واقعه را موافق ایشان بگومت ابلاغ نمود و حکم صادر شد که منظورین را  
 بشیراز بفرستند و چهارتن از بزرگان و دلبران و ذنایان این طائفه که بلائی احسنان و کربلائی صادق  
 و شهیدی سلیمان و علاءعلی خان را منعقد بیاوردند و لدی الورود در باغ ایالتی شیراز نزد صاحب دیوان  
 حاضر کردند و او بعد از سؤال و جوابی چند حکم داد تا گماشته گان ایالتی چوب و فلک حاضر  
 نموده سه تن اولی را بفلک بسته چوب زدند و چون نوبت به علاءعلی خان که جوانی دلیر و جویبار  
 فدائی این مرد و دخترزاده کربلائی حسنخان دهم از خویشان کربلائی صادق مذکور بود رسیدش  
 عبرت برافروخت و همیکه پامایش را بفلک بسته بلند کردند بر آشت نسبت بگمان کلمانی  
 سخت باین مضمون گفت که خود تحقیق کرده برانت و طمع و غرض دوزی مامورین اداسی  
 عالما عامداً بابت مظلومین پرداختی در روشن و واضح ساختی که بحجت و عقیدت امثال شما  
 با جور و ستم بر بندگان خدا سرشته و آینه است لاجرم ویرا بقوت و شدت تمام زنده نگاه  
 هر چهار را بچس برده با طایغین و سایرین شیراز کند و زنجیر نمودند و علاءعلی خان چنان شیفته و  
 زحمجت و بندگی بجهال بهی بود که بر هلبه هر یک از بازوانش مصراع می ازین بیت بزرگ

ادق

سال چهل و یکم

در اوقات سال ۱۲۰۰ هـ ق

۴۱۸

خوابش بر بزم لاجرم بر بستر قباحتش افزوده منشنی گردید

فصلی در پیرو

در برادر ایامی که شاهزاده ظل السلطان بنوع مذکور در طهران بود ملا ناما مکاتب شکایت از اقدامات  
 میرزا علی محمد در قاشهیر که چندی در آنجا بود تبلیغ میکرد نزد حاجی ملا علی کندهی مجتهد مشهور طهران فرستاد  
 اظهار داشتند که مردمی کثیر را با مرهبانی دعوت و هدایت و علی الاطلاق شهادت با علما محابه و مناظره  
 نمود و اگر شاه امر قبلی او ندهد ما خود با کراک آینه جامه زندگیش را از هم بدریم و مجتهد مذکور نامه را نزد  
 شاه فرستاد و اول السلطان را با بسیده گفت بلا درنگ تلگراف و دستور ده این شخص را بگیرند  
 و آنچه نصرت است چنانچه میجوئی دارند که اول السلطان با راهیم خلیل خان سابقی الذکر که  
 از جانب بی حکومت یزد داشت چنین تلگراف کرد که میرزا در قار گرفته در منزل فراسباشی توفیق  
 توقیف نموده بدست دی بسیار تا با صفهان مرآتیه کرده دستور دهم و حاکم مذکور میرزا در قار  
 در توابع یزد دستگیر ساخته بنوع مزبور توقیف نمید تا آنکه ظل السلطان بمکر حکم انجمن صفهان رفت  
 و در قار از راهیم خلیل خان طلبید و مغولان با صفهان وارد کرده مجبوس نمودند و ظل السلطان دیرادر  
 محضر خود احضار و شخصاً تحقیق کرد و در قار با قضاة مصالح وقت جواب داد و ظل السلطان چنانکه  
 ضمن واقعه طهران آوردم باید نیل آمال و مقاصد سامیه خود در آن ایام با بیطاعتی حسن سلوک نمود  
 و برای خلاص در قار اقدام کرده شیخ محمد باقر مجتهد (و نسب) را و داشت که بشاه عرضیه نموده استحضار  
 و درخواست و خود نیز با بنیضون عراضیه فرستاد که میرزا در قار مردی شاعر و طبیب و سیاح است آنچه  
 معاندیش خبر دادند صرف بهمان واقف بود و تعرض و آزار بوی مخالف عدالت و بی حجب  
 و علقی است ولی معذاکت شاه حکم بآزادی در قار داد و او چندی در صفهان مجبوس ماند و با آنکه

سال ۱۲۲۲ قمری

واقعات سال ۱۲۰۰ قمری

۱۸۱

با تعلیم و دستور مخصوص برای دستگیری اینطائفه در عشر آخر شهر ربیع ثانی ۱۳۰۰ از طهران عودت برگز  
 بمرانی خود کرد و عکرائی از شاه خطاب بوسی بدین طریق رسید که کیلان و نازندان جنگگاه و کاکا  
 من است اینطائفه ضاله یا حبس است یا اخراج بند و چند روزی بعد از ورود اقدام بحبس قید بهانیان را  
 در توابع نمود و حکام و گماشتگان حکومتی و هزار و هفتصدین را فرصت بدست آمده بی غارت خانه و دیکن  
 نسبتین با برآستین بالا زدند و سخت حاجی نصیر فردین از بقیعه بسیف قلعه طبرسی که وصف  
 در بخش سوم نگاشته گردید با پسرانش آقا علی و میر میرزا حسین هدیی و میرزا احمدی و ملا مجید و ملا  
 یوسف علی و میرزا باقر بصهار برادرانش حاجی میرزا علی و میرزا علی صفیر و برخی دیگر از معارف اینطائفه را  
 از حجره تجارت و شغل و خانه مایشان بحبس حکومتی کشیده کتله و غل نمودند و در لایحه ایان میرزا  
 علی شرف عندلیب و کر بلانی با با آقا محمد نسبی و میرزا آقا محمد صادق فردین را دستگیر کرده بجزیر  
 کردن و بازوان اندخته پامایشان را بر شکم مرکب بسته بسوی رشت آوردند و امالی شخصی  
 و قراری و آنچه در اثنا راه ظلم و ستم بر آید از آن بگنجاها وارد کردند و همین آورد برشت نیز انبوه  
 زن و مرد صغیر و کبیر در بازار و معابر برای نمشایسته دست و زبان بسوادب گشوده خار و  
 خاشاک بر سرشان همی بچینند و والی محترمین و مترقیین بلد را دعوت کرده هر یک بمناسبت  
 شان خود بر صندلی و نیم تخت شادمان و خوش بخت نشینند در چنان حال مظلومان دارد  
 بارگاه جلال ساختند و والی بعد از سخریه و استهزا آمان را نیز در انبار حبس نمود و عده جموع  
 مجوسین رشت بعد از چهارتن مذکور بجهل و کینفر رسید و روزی دیگر آقا سید عبد الله برود  
 و حاجی سید ضعیل متی از اجباب بیاب محبس رفته در ایامی چند بزندانان دادند و بنام تاشا  
 مجوسین داخل شدند و برادران دینی خود را بر غل و بخر و کند مشاهده نمودند و بخر را بوسیده

کردن



واقعات سال ۱۳۰۰ هجری قمری  
سال چهل و یکم

۱۸

نوشتہ بود در دل شب استعانت از ربی چراغ فطری کم روشنائی خوانده ساجات و طلب خلاصی کردند  
و با روح رضا و تسلیم سرور و شان گشتند و چندی ایام بر این منوال گذشت و برخی از آشنایان در مردم  
نیک فطرت اندام در خفا صفتان نمودند و تا چون ماه رمضان رسید و دختر والی بیمار شد والی نذر کرد  
که هر گاه دخترش صحت یابد مجوسین بایه راجع نمایند و دخترش شفا یافت لذا چهار تن را برخص  
درمانند و آقا میر سید محمد علی امام جمعه که مردی حکیم و عارف و شاعر بود و با این طائفه ابرار ملاحظت نمود  
آقا علی (ارباب) بن حاجی شهید مذکور را از حکومت طلبیده در محضر جمعیت خود از روی تحلیل  
مدح کرده در چشم جنین گفت مردی باین درجه از دیانت و امانت و خدا پرستی و عبادت درین بلد  
نشان ندارم بجز این هر کس هر چه گوید محمل اعتنائت و من انوار حقیقت اسلام را در سیاهی باقی  
ایشان کائناتی و یقین بی غم و بدیشترت نیز استعانت ساخت و با او از شفاعت او و برخواستن  
از اخیار و هم با خود در هم و دنیا را یکی استعانت شد نه چنانکه بعضی از ایشان هر چه از سماع و نبوی  
ذخیره داشتند والی دادند و بعد از استخلاص محتاج بقوت خود و عیالشان گشتند و فقط پنج تن از  
مجبوسین آقا علی شرف عند لیب و آقا سید مهدی مهنمائی و آقا سید عبد الله برود جودی و دو تن  
دیگر باقی ماندند که در طول مدت دیده شده در جوار جنس و آرا گشتند و مدت حبس عند لیب تقریباً  
دو سال شد و فقط آقا محمد صادق قزوینی را مدت بیست دو ماه در حبس گذشت و در محبس جان سپرد  
و جسدش بیرون کشیده در قبرستان دفن کردند و ستمگین را نیز غالباً امر بجلاء وطن دادند و عده  
از آنان بسوی عشق آباد پناه بردند . فتنه در قزوین . عباس میرزا ملک آرا  
برادر ناصر الدین شاه از جانب کلان میرزا نایب السلطنه حکم قزوین شد و طامام مرتضین مجازین  
از امالی بیجان و در صد نقرض و طغیان بموم اجاب مند و در آن اثناء کاظم نام خواهرزاده علی

خبر

سال چهل و یکم

واقعات سال ۱۳۰۰ هجری

۱۸

دو پس از چند روز بجای ملا اسمعیل حجة الاسلام گفت آنچه از ظالمانه بابتیه یقین دارید صورت اسباب دهید تا گرفتار  
کنم و مجتهد بوی چنین جواب داد درین شهر ازین ظالمانه احدی نیست چه در سنین اولیه حکومت وقت  
همه رگشته خانهایش از آتش زود و همیشه از مجتهد مذکور نویسد گشت توجه به آقای قاضی افضل است  
نموده مطلوب خود را از وی خواست و سر بعد از قریب سیصد نفر از شهر و اطراف صورت داد و حکم  
صورت اسما را بجهت ان سلام ارائه داشت و حاجی مذکور در قه را گرفته پاره نموده گفت سر بعد از از طرف  
عداوت این مردم را متهم کرد و من ضامنم اگر بابی باشند بهر کجا که شما یا دولت بطلبید روانه نمایم و شما  
بلاتامل ضمانت نامه مرا بنگران کنید من ضامن ایشانم و هرگاه فسادى ازین افراد ظاهر شود من  
دولت خواهم بود و حکم ازین بزرگواران چاره پذیرفت و بسیاری رفت و در آنجا از اقا دلی کلانتر صورت  
اسامی بهائیان ساری و نواب را خواست و او از بهائیان مشهور قریه ارطی و ماه فرزند جمعی صورت  
کرد و در آن مجلس آقای قاضی احمدی کار پرداز دولت روس عثمانی حضور داشته اظهار نمود که موافق  
قول اقا دلی تمامت امالی ما نزدان بابی اند و این واضح است که منی بر عرض میباشد و در  
چون این سخنان بشنید صورت اسامی را پاره کرد و بعد از چند روز با شرف رفت و اخبار مذکور  
بسمع بهائیان بار فرزند ساری و اطراف سبده در مکان پرورد که گفته مانند طهران و غیره در  
نخواهد شد دلی سهام الدوله حکمران بعد چند نندی دیگر از اشرف ساری آمد و شبانه مشرف  
دیوان سگی را با محمد سخنان بن میرزا سراج و میرزا عیسی خان و اقا دلی کلانتر با چهار صد نفر سوار کرد و  
ما مورد است که بجهت اطراف میتا و پنهان و منتظر وصول دستوری باشند و علیخان نوری نفعگذار  
باشی او نیز بنگ مؤثری ریخت تا نیز صحت بهائیان نواب را طبق صورت مذکوره اسیر نمایند  
و حسن الاقتصا سواران مذکور را نیز ما مورد دارند و آن نیز بنگ چنین بود که علیخان لباس تجارت

در آن وقت





انگرس را که چنین اعتقاد دارد و همچنین بآنکه چنین نسبت بیاید بدگر در میان شمارنی خدیجه یا سینه  
 یارقیه نام نسبت ما هم از بدو ولادت چنین اسما داشتیم و مردم جاهل و کاذب و متعصب بما  
 نسبت زودند و امثال این نسبت را بر مردمان ما نیز دارند بکنه نامش آمده است استند  
 الغالب و آنکه علی است علی بن ابیطالب و هر که محمد است محمد رسول الله و عیسی عیسی  
 روح الله میخوانند هر دلیبر رشید بر حضرت عباس و هر جوانی را علی اکبر و هر وجهی را یوسف  
 و آنکه علیل و بیمار است امام زین العابدین و حتی برخی را جبرئیل گفتند و حکمران توجیه بر وجه  
 ملا علیجان که خواهر آقا سید بزرگ مذکور و بعلقب علویه مشهور بود نموده پرسید تونی  
 خاتون جواب گفت ما درم نامم را خاتون نهاد حکمران پرسید و تو خاتون خاتون صبر بی  
 محشر میدانی جواب گفت استغفر الله من اگر کثیر خاتون محشر محبوب شوم زهی افتخار ولی  
 از دیده ایشان هستم و اگر بدین بعین ندانم امروز که بد بخالم بعین حاصل کردم و در آنحال دست بر  
 سردترک صبرش گشته چنین گفت ای حکمران اگر بگمان شما مردان ما گناه کارند از زنان  
 چه عیبیانی ظاهر شد که اسیر و مقبضه بزنجیر شوند و هرگاه زنان عیبیانی کردند این اطفال صغار در همه  
 ادیان معصوم دلی گناه میباشند و هر باوین و یا بیدین بر حالشان ترحم مینماید و حضار از  
 سخنانش متأثر شده بیکدیگر همی نگر بستند و سهام الدوله گفت ایتمه این مورد همت است  
 که بشماروند بروید ازاد و مرخصند و از آنسوا مالی ماه فرزندک چون اوضاع جاریه را ملاحظه کردند  
 از بیم سواران و غارتگران حاصل زراعت و با بیکاک حوز را در جنگل متفرق و مختفی کرده پراکنده  
 شدند و مالی قزای دیگر بان اشیاء راه یافته همه را برفت بردند و بعد از چند روز که غلامان  
 حکومتی در جستجوی اجباب بر سو میشتافتند هندی را یافتند که در کوه با قدم میزد و مجذوبان

سال چهارم و یکم  
۳۴۲

۱۸۱

واقعات ال ۱۳۰۰ هجری

بیت و شرف و در آنجا مجوس بودند و اجاب طهران برای رحلتان می کوشیدند و خواهر  
حاجی ملا علی اکبر کور همه روزها با بنابر نزد ملا علیجان رفته تقصیرات آن عیال را آنچه از غدا بود  
لازم میشد فراهم می نمود و از آنسو سهام الدوله هم بدستور کامران میرزا خود را در سخنان بگوشت یونی  
رساند و از حسن تدبیر و شجاعت خود شمه معروض داشته اظهار نمود که اگر بخورد در اقامات  
مذکوره و آنچه در بیس ثبایان ما هم فرزندک تا خیر میشد قطعا در سال سر مبارک و سوار و تو پخانه دولتی  
مشغول گرفتاری انحصاری بگشتند شاه گفت پس از تحقیق قصیده و ثبوت عیسان و طبعیان  
ملا علیجان چند آنچه لازم است و بر آنجا رسانند مقدم شعبان نائب السلطنه بطهران مرخص نمود  
و در روز چهارشنبه بیت و یکم غدا علیجان را طلبیده گفت در این برون تو شکی نیست و این  
جوابی نگفت نائب السلطنه متعجب شده گفت بگری کن تا تو را با خلعت و ستمی و لقب <sup>الاسکندر</sup>  
مستخرم کرده آنچه از تو و سایرین غارت کردند پس بر بند ملا علیجان چنین جواب داد که من آن مستخرم  
که بین را بدینا بفروشم و نائب السلطنه دستور داد او را با بنابر برگردانند و شاه در دامغان  
چنین تکلف کرد که رئیس بابویه را نزد آن را بانه نفر دیگر آوردند و آنچه سعی کردم بد گفت شاه  
جواب تکلف کرد که آنچه جناب حاجی ملا علی حکم کند مجری دارید و در عصر روز چهارشنبه خواهر حاجی  
احمد نزد ملا علیجان رفت او گفت امروز فردا روزی سه بار نزد ما آیند و روز پنجشنبه  
بیست و دوم شعبان هر گاه نام طهران نائب السلطنه بملاقات حاجی ملا علی رفت و ما واقع را بیان  
کرده صورت تکلف شاه را نیز نشان داد مجتهد مذکور گفت چون اقرار دارد و شاه هم اظهار  
علم بکنید قلش و حب است لذا در سه ساعت بفرود آمده همان روز نائب السلطنه دستور  
قتل داد و میر غضب خد تن فراتان و یک نفر نائب بنابر نائب السلطنه زخمه و بر آوردن



سئال چهل و یکم

واقعات سال ۱۳۰۰ هـ ق

۱۸

آورده گفتند حکم بقتل تو شد اما پسر زهر اگر بدگونی نورانیستیم جواب داد که گشته شدن منی اهل سن است  
 چگونه ممکن است زبان بنا لایق بیایم آنچه شما حکم شد مجری دارید پس دیر اوزاره بازار میدان معرفت پای  
 تپوق بودند در شای طریق طوین بنیبه ضعیف سیف خیر گران در گردن داشت و میر غضبان در طرف  
 زنجیر بدست گرفتند و با سرعت و شتابت به چهره افروخته بمیدان فدایشناخت دوم بهم باورش  
 و نائب گفت و شنید میکرد که در حبس جرت دوست دشمن شد و جمعی از اهل ایلیان و پارسبانی  
 و غیرهم از شاهزاده آن حال متنبه و متفکر شدند و فائز در ایام <sup>و باقیال</sup> باین من گشتند و درین راه دو نفر با بطلیم رسید  
 گفتند نائب اسلطنه پسر داور جاد در راه اگر پشیمان شده بدگویی شمار عرض دارا کنیم جواب داد آنچه گفتیم  
 همان است تا بمقتل مذکور رسید و از میر غضب مهلت خواسته آب طلبیده و ضرورتی متواتر  
 ایات و مناجات مشغول گشت و مبالغی نقد میر غضب داده اشاره کرد که بد آنچه مامورید عمل نمایند  
 باز نائب بدگفت بدگویی شمار عرض نمایم چون بحال مناجات بود بدست اشاره کرد که بحال  
 نداد در همان حال مناجات در جرم جزش با جز خلیج کرد و جسده غرقه بخوش نیت داشت در بنوع مزم  
 تا شامی هجوم برده خاک و آبدین همی برادر بخیتند و چون خبر قتلش بنائب السلطنه رساندند دستور  
 داد که مجوسین همراهمان شهید آقا سید آقا بزرگ آقا میر خلیل آقا سید حسین آقا میر عبد الله آقا  
 میر حسین استناد نور الله را با ستم غیر بهائی آقا زکریا محمد تقی آقا گل از انبار مخصوص وی با بنام شای  
 برده بکند و غل نهادند و از آنو بهایان طهران از شهادت علامه عینی ناخبر یافتند و خواهر حاجی ملا علی اکبر  
 با سوسن حاجی مذکور در همان عصر خورشید به پایدار رفته خویش را بر روی بدن اغشته بخون انمظلوم  
 عزیز افکنده مشیون گمان از خون جلف خویش بر روی خود مالیدند و مردم اخلاط هجوم بایشان کرده  
 سنگ ر نمودند و فرایشان مستحط ایشان را از روی حسد کشیده دور کردند و شدت بسیار نمود

سال چهل و یکم

واقعات سال ۱۳۰۰ هجری

۱۸

حاصل نمود ولی نفوذ و اجتماع و فعالیت در آنان مشهور گشت تا آنکه چندی قبل ازین تاریخ ملا بهرام خرنزاری ساکن قریه مریم آباد از توابع یزد فائز با بیان گشت و با قدرت مالی و وسعت اطلاع دینی و معرفت حسن و اعمال یزدان پرستان تبلیغ این امر پرچم زد و درین تاریخ ۱۳۰۰ شاه سیادش مهربان از شناخته گان پارسیمان اطراف یزد نیز با بیان آورد و شروع نفوذ و نشر این امر باین پارسیمان بگذرد شد و این اجای پاریسی و اسلامی مراده در محافل و مجامع ستم و دائم گردید .

### قریه امراجر و همدان

دینار درین سال داود قلی بیگ علی اللهی و میرزا گل محمد از بزرگان قریه امراجر و همدان بدلات محمد و بیگ بیوک آبادی داخل دین امر شد آنگاه طالب بیگ و کرمانی نصرانه سپس عباس بیگ قبول نمودند و متذکر جمعیت و مرکزیت برای این امر در قریه مذکوره حاصل شد و مالی تصب در زبیده نمجا لغت اجاب قیام و اقدام کردند اما از دخول در حتام عمومی منع نمودند و بسبب این برداشته آمدن بر سر و رویشان در همین عبور و مرور در آنجا آهسته ولی بالاحرحه قدرت و جمعیت این در قریه مذکوره قرار گرفت .

### آغاز بنای شهر عشق آباد و مجتمع بهائیان در خاک روسیه

چون دولت روس ترکمنستان را تصرف نمود بر جاییکه کنون شهر عشق آباد است و نقش نقشه بنای شهر داشت خواست بلدی بنیاد کند که مطابق بلاد سهند نه عرب خیا بنای مستقیم هندسی و ابعاده ششمه و هشتمه مرکزی برای حکومت شرقریه شان کرده پس بین نقشه بندی هندسی کردند و اعلان دادند که هر که خواهد دولت باو بی مساعدت با عطا قطعه از زمین بنوعی سهل در سهند بنماید و مردم ایران در روسیه از هر سو به آنجا رفته خانه و آبادانی نمودند بهائیان ششم کشیده ایران

سال چهل و یکم

واقعات سال ۱۳۰۱

۱۸ م

افغان مذکور منصرف از اقدام گشت و بالاخره استناد علی کبر و استناد محمد رضا دارد عشق آباد شدند و  
 عشق آباد حاجی عبدالرسول نیدی آیتا محمد رضا اصفهانی و معدودی دیگر رسیدند و برای شروع بنای  
 و بنیاد نوسانات قطعه زمینی از حکومت خواستند و تجارتسرائی عالی برپا کردند و ان شهر جدید بر عتنامه  
 زرفی و توسعه یافته مردم بسیار از هر سو روانه شدند و سکونت و عمارت و تجارت گرفتند و پس از دو سال  
 جمعیت بهائیان در آنجا فراوان شد و دارالجمعه بنا و انبیه و عمارات چند بنا کردند خصوصاً افغان کبر  
 و آقا سید احمد و حاجی سید مهدی و حاجی میرزا محمد علی از افغان اراضی بسیار خریداری نمودند و بالاخره  
 در سال ۱۳۰۵ مطابق دستور و اصل از جمال اسی غم بنام معبدی نمودند و حاجی میرزا محمد تقی کسل الدوله  
 اوس بنامش حاجی میرزا محمود از زیر بعثت آید و آنست که قطعه وسیع از عظیم نام ترکمان بنامش  
 صدقات خریدند و بهائی نهادند و اجبار در نهایت حریت که از روسی آنرا در ایران میکشیدند  
 در آنجا حاضر شده بنا و ت بناجات داد کار برداشتند و آن زمین معروف بزین عظیم و اولین  
 مشرق الادکار رسمی بهائی گردید و نام عشق آباد در ایران مثل امر بیع را در نظر نشان داد و شهر  
 اولین بلاد از خاک ترکمانیه روسیه از طرف خراسان است و بردمنه شمالی جیالی واقع شده که  
 فاصل با بین خراسان و آنمملکت میباشد و چنانکه مینگاریم بهائیان مهاجر بعشق آباد در آن  
 زمانی فیجا بین ساکنان ملی خصوصاً نژاد روس و ارمنه و ترکمانان بحسن اخلاق و دیانت و انیت  
 در معاملات معروف و مشهور و مغرور و محترم گشتند و جمعی در بخارا و سمرقند و غیره از بلاد ترکستان  
 شرقیه روسیه برای تجارت اقامت گرفتند و میدان تبلیغ در آنجا داشتند و بعضی که آقا میرزا آقا  
 بعشق آباد و بعد از آن سمرقند رفته تبلیغ و تالیف پرداخت و با مساعدت اولیا روسیه بعد از آن  
 مطبوعه و نذر نامه شد ولی اولیا و این امر در طهران صلاح نداشتند و بالاخره فاضل قاضی بعشق آباد



سال چهل و دوم

واقعات سال ۱۳۰۲ هجری

۱۸

که بر دو از متقدمین بایسته و مبلغین امر اسی بودند و در قریه حصار و نامق جمعی کثیر را متدی ساختند و در قریه مذکور از برای این طائفه شناخته گشت نوعی که در بخش هوم ضمن شرح احوالشان آوردم مورد حسادت و معاندت ملاهای محل واقع شدند و در کربلایی ابوالقاسم ملای حصار با حالتی افروخته از غضب و عناد پیوسته بجهت و مفادست کوشید و در مقابل علم و عرفان و ذوق و بیان ملا احمد نایب مقاومت نیارود و معذالک در تقنین و تبیح امالی و می آرام نشست و بالاخره در سال ۱۳۰۱ صورت استشهادهی شجون بمر و امضاء امالی حصار راجع بضلال و ضلال معلم و بهایان قریه تنظیم کرده نزد ملاهای تربت حیدریه فرستاد و از آنان حکمی صادر نمود که معلم را از مسجد و مبرش ممنوع دارند و چنین کردند و معلم ناچار دست از مرجعیت خود کشیده در خانه نشست و در میان مبرش محصور با جمیع اجاب شد و متدراجا بتبیح تقنین ملای مذکور از ازل انام و ابنه و عوام در شاپد و معابر تبریز این طائفه برداشتند و بسفط گفتند و توپین نسبت بمعلم برخاستند و این نخستین حوادث موله آنجا بود و بر اجاب سخت ناگوار و گران آمد و دودن از جوانان بهانی بمر که حکومت در تربت شتافته نظلم کردند و حاکم که مردی بیغرض و سالم بود بناسب خود در حصار حکم داد که جلوی از شرارت اشرار نماید و این اقدام موجب میزد بهیجان عوام گردید و جوانان را لدی امر اجابت بحصار استرا و ضرب نمودند و بهم سه تن از اجبار که بوساطت و اصلاح ذات البین مبرفته نصیب گفشتند بستم و تم گرفته و دو جوان مذکور با تربت شتافته تفصیل احوال نزد حاکم بیان داشتند و شکایت از جور و جنای اعدا کردند و مجدداً حکمی از طرف حکمران برای رفع تعدی اشرار صادر شد ولی کربلایی ابوالقاسم بانفوذ و قدرتی که داشت مانع از اجرائی حکم گشته و آتش بر جارت و شرارت افروزدند و با حالت اجتماع در کوی و بزرگ زرقه هر کس از بهایان مظلوم یافتند

سال چهل و دوم

۱۸ م

واقعات سال ۱۳۰۲ هـ ق

بوسی کوه کرجت و از طریق محفی بنام شتافت و بخانه ملا علی برادر معلم دارد شده ما وقع را بیان کرد  
انگاه بنام زنه شرح ماجری را برای معلم حکایت نمود و از آنجا تریب هاجرت کرد و در عقب فرار  
آقا سید محمد بیل مذکور از حصار قسطنطنیه دیگر از اجباب آنجا نیز بعلت شدت بیایات متواری در آنکده  
شدند و جمعی در خانهای خود منزوی و برخی در منازل امن و سالم محفی گشتند و ملا حمید به پسر نورس  
معلم چند بار چهار شتر ار شده مورد ضرب و زجر شدید گردید و عاقبت ناچار بخانه عم خود ملا علی در نا  
پناه جست و نیز جمعی از شتر ار شبانه بخانه ملا حسن بختند تا او را بقتل آرند و او از درمی دیگر گریخته  
بمنزل حاجی میرزا حسن نام که مردی سالم دبی آزار بود طبعی گشت پسران حاجی مذکور شتر ار متفرق نمود  
و اما در نامت و اما در بلائی ابوالقاسم ملائی معاند مذکور حصار می که خود نیز ملا ابوالقاسم نام داشت ملائی  
مقتدر بود و زمینه فتنه و فساد را مستعد کرده با اتفاق مصطفی قلی و عبد العلی بیگ از روسا اعدای  
امالی را تسبیح نمود و عبد العلی بیگ مذکور با این آرزو بود که کر بلائی اسمعیل که خدای نامت را که از سبط  
بود بر زمین زده خود که خدا شود و با ملا ابوالقاسم مزبور بحال مساعدت کرده فتنه عمومی بر پا نمودند  
و سخت حکم صادر کردند که برادران معلم حق حضور در اجتماعات محلیه ندارند چه کافر و نجس باشند و  
اتفاقا ایام عید نوروز رسید و حسب رسم جمعی از امالی نامت بیدار خویشاوندان حصار می خود آمدند  
در خانها زمام و سبط کلام در رد امر ایسی و سقط و فقر و اظهار بغض و عداوت نسبت با حاد او اند و سپس کر بلائی  
ابوالقاسم ملائی معادی حصار می مذکور با پسر قماش مسیحی بعید القهار و فرزندش تن از حصار بیان  
برای باز دید بنامت فرستند و پسر عبد العلی بیگ مذکور آنان را پذیره شده بخیل نمود و بر سب  
لعن و تعرض با حاد و اجابت تریس کرد و تمامت جمعیت مذکوره بخرابک عبد العلی بیگ مسجد مجمع  
شدند و فریاد و فغان بر کشیدند و عزم شورش نمودند و مسجد مزبور در حوز خانة ملا ابوالقاسم برادر معلم بود

سال ۲۵۴ هجری

واقعات سال ۱۳۰۲ ق

۲۱۱

دویدند و بمقصود رسیدند و نیز در هنگامیکه بنورند کور چهار تن مرید مدافعه مینمودند و هنگامیکه گرم بود  
 خیر بلا ابو نعیم برادر معلم رسیده از خانه بیرون آمد و اشرار در دور ویرا احاطه کرده سخت محسوس و  
 مجروح نمودند و با در ملا خلیل آمدند نیز که برای حفظ برادر حجت و خیر دیگر در ضرب شدید وارد ساختند  
 و بالا حصره جمعی از نسوان ثمنات هجوم برده ملا ابو نعیم را بجانۀ ملا علی نقیال دادند و ملا علی  
 زخمهای برادر و خواهر را بسته در بستر خوابانیدند و در آن حال اشرار بیرون خانه اجتماع نموده خواستند در  
 شکسته داخل شوند لکن برخی از مردم بنیض و خیر خواه ایشان را منصرف ساختند و در آنروز هنگامیکه  
 فساد بهین مقدار با خیر رسید و در نیمه شب ملا فضل آبه و ملا خلیل عودت بقریه کرده نزد ملا علی  
 آمدند و او دستور داد که فی الحال متعاقب یکدیگر از قریه خارج شدند ولی بعزت مه و باران  
 یکدیگر را در کوه کم کردند و ملا فضل آبه خوشتر آیکوه سرخ رساند و بمنزل میر علی نام از سادات و رؤسا  
 محترم که مردی بنیض و خیر خواه بود وارد شد و او مهربانی نمود و قضایا را بناست حکومت پیام کرد  
 داد اندامی در رضع غائله نمود و اما ملا خلیل آبه بمغان نزد معلم شتافت و ما وقع رحمت  
 کرد و حصار بیان مذکور که در نامق بودند روزی دیگر با قوام خود پیغام دادند که بهائیان سرگن  
 وکیل رهاگتند و این ننگ و عار بر شما خواهد ماند لذا بنهر سرعت که ممکن است اجتماع نمود باین مقام  
 بر خیزید و آمان بر پشت نام خانه اس خود بر آمده فریاد بر کشیدند که هر که در خانه بماند و بقتل  
 غارت بهائیان بر بخیزد سقف خانه را بر سرش منهدم کرده او را بقتل میرسانیم و او اشرار  
 بغارت میریم لاجرم بلا درنگ قریب صد تن از اشرار با چوب بیل و کلنگ و اسلحه دادند  
 جنگ هنگام غروب آفتاب از حصار بیرون شتافتند و هنوز نیم ساعت از شب نگذشت  
 که وارد نامق شدند و بخویشاوندان خود ملحق گشته با فریاد و فغان بتره و سنان برافرا

در خانه



سال ۳۵۶  
چهل و دوم

واقعات سال ۱۳۰۲ هجری

۱۸م

دبیر شادمان شدند چه که اسناد و مدارک برای تقاضای معافیت با معلم بدست آوردند و چون  
بحصار فرستند بی گرفتاری باقی اجاب در کوه ماهی گشتند و علامه محمد علی را گرفتار نموده خوانستند  
اورا بقتل آرند لکن علامه قاضی نام که مردی بیغرض و سالم بود ممانعت نمود و او را از خشک  
طالمین بدین بهانه ربود که در خانه خود برده توبه دهد و بهائیان دیگر در خانه های مردم بی آزار  
چندی پناهنده و محقق مانند ذماب نزد حکومت و اظهار شکایت برایشان میسر نبود  
مگر بعضی از ایشان که قبلاً گریختند و نیز برخی از مردم بی آزار مانند طالمین العابدین نامی که  
با بهائیان دوست بود و چند تن از ایشان را بخانه خود پنهان و محفوظ داشت شبانه  
در برف و باران شدید تبرش ز رفت و ماجری را بحاکم اطلاع داد و حکومت رحمت آنه جان  
نامی را با دوازده سوار که همه از اهل سنت و جماعت بودند بنام تو اسناد و سواران  
نذکور وقت عصر رسیدند و رحمت آنه باین نعش خوین علامه علی شهید که هنوز بی عمل  
و کفن افتاده بود حاضر شد زار زار گریست و بستگان شهید را دستور داد ماجه را  
برای دفن بردند و شیخ عباس و علامه فضل الله و بلایکوفه علی و سید حسن قندی از اهل صلحه  
چهارده نفر حصار المشهد رساندند و رحمت آنه خان با سوارانش شب در ماتش ابراهیم  
کرد و زوری دیگر روسا اشرا عبد العلی بیگ و عباس علی بیگ و مصطفی قلی و علامه محمد باقر  
که در حالت مباشرت در آن اعمال داشتند دستگیر کرده با خود نزد حکومت بر شیر  
برد و از آنجا بمشهد اعزام داشتند و کربلائی ابوالقاسم ملای معافه حصاری قریب  
شصت تن از اهل حصار و نامق را با خود متفق کرده برای استخلاص توقیف شدگان نذکور  
غزیت مشهد نمود و برای تقویت صحت اعمال و مدعای خویش کتب آثار غارت شده

سال چهل و سوم

واقعات سال ۱۳۰۳ هجری

۲۱۸

در سال ۱۳۰۳ در قرآنی نهمه در توابع حمدان همدان مانند ساری قمش چوپو قلو میرزا کنزی  
 بواسطه نائب دینخان حسین آبادی این امر فرزند یافت و عده کثیری بهائی شدند و در میرزا کنزی کرم بیگ نیز  
 مشهور شده مورد تعریضات اعدا واقع گردید و شیر علی بیگ نائب قریه برای اسکات و تسکین ایالی و برای  
 باتنی دیگر از اجاب نزد ملا مهدی جناب متصدی امور شرعیه قریه چوپو قلو فرستاد تا کفر دایانش را ببنجد و  
 ملا مهدی از وی مسائل شرعیه اسلامیه پرسید و او همه را بخوبی جواب گفت و ملا مهدی در درجه شهادت  
 بر اسلامیت او داد و کرم بیگ چون ملا مهدی را مردی سالم و بی آزار دید با وی در خصوص این امر صحبت  
 و حسب خواهش وی کتاب ابقان داد و ملا مهدی فائز بایمان بدین گشت و این نام شهرت یافت و ایلی  
 از مراجع شریعه با دست نموده شدند و او در سخنی معاش افتاد و مالک قریه روزی در آن خلوت طلبیده  
 چنین گفت اگر آنچه نزد من در باره ات شهرت زانند صدق است اما مت تو در این قریه تیر نشود باید  
 بمحلی دیگر روی و اگر کنز است اولی آنکه بمحض شرح حاضر شوی و بدین طریق که دستور دهند تیر  
 کنی تا نام مقدری در حقت دآر شود و ایالی زده تو بتور آورند و ملا مهدی ناچار همدان رفت  
 و بمعلی در بعضی مدارس پرداخته افتاد نمود و صاحب مکتب و ثروت گردید

برخی از واقعات عکاک و عظمت جمال اقدس ایزدی

شیخ یوسف مفتی متعظم مقتدر متمول و شخص اول ناصره که ولایت و پاشای ایالت شام  
 جن عبور بند نکود و خود بمحضرتش میخواستند و او با حدی اعتنا داشت توبتی بکجا وارد شد  
 و در مجلسی با عظم تصادف ملاقات و مکالمات یافته منجز رحمت علم و قوت بیان و جلالت  
 اخلاق گردید و چون ناصره برگشت مر سده مکرار و اشتیاق موصله اظهار نموده رجا کرد که آهای  
 چند در ناصره دعوتش بفرزند و اشهبی خاص بدین اخلاص بفرستاد که بمنبر رضایت

بگفته

واقعات سال ۱۳۰۳ هجری  
سال چهل و نهم

۱۸م

دعای بر حکمران ضیق شد و معاندین مفیدین بنای سعایت و فساد را بنیاده نزد وی چنین گفتند که اینط لفظ خانه نامی متعدد دارند و همگی زردار دین خود را بر فاقه سمیت نهادند و حکمران را بمضیقه میگذاشتند و ادلی آنکه جانب حکومت را ملحوظ آرند و دوسره در قلب حکمران اثر کرد و میریخا اظهار نمود که خانه ایشان برای اقامت والی لازم است و برخی از اعضا، دائره حکومت نزد آنحضرت سعروض داشت و ایشان اظهار قبول کرده چنین فرمودند تا خانه دیگر جستہ نتعال کنیم و در آن ایام والدہ شان (دورہ علیا) بیمار و بستری بود و اظهار آمد و شد میکردند و آثار ضعف روز بروز شدیدتر گشت و در چنین حال پاشای کر و همه مدینه کس فرستادند تا بلیه تعمیر خانه نمود و مفیدین معاندین را موقوف بر آن ایام ایقاد نیران ف و میکردند و چون برالی که مردی نیک نفس بود شرح واقعه سعروض اقا چنین گفت که برای من خانه دیگر لازم نیست تا آنکه جمال ایس بجکا آمده اقامت فرمودند و والدہ عظمی اعظم بملکوت بقا سعروض نمود و برای شایع جنازه جمعی شیراز بلده از سلیمان و سجین و هم امیره انالی حاضر شدند و در حالیکه قاریان قرآن در جلو جنازه و تحصیلین مدرسہ بالحنی حرمین بایات عربیه ترجیح میکردند و آل و اعضا جمع واقفان اطراف جنازه را احاطه داشتند بر دست برده بخاک سپردند و والی بزرگ برودت برگشت و موضوع حنیجاج بخانه از میان رفت و معذالک مفیدین دست کشیدند

و بعد هر پاشای که در حکاک حسن سلوک مرعی داشت زمان حکومتش طولانی و مورد برکت و کامرانی بود ولی هر تنگتر که بیخفا قیام نمود نزد وی دست قدرت بکوفش کرد یک زور عظمی نزد مفیدین هشت والی را آشودند که همه بعد از سفر بجکا مرجعت بشام سعروض شدند و بعضی برودتی و نوات یافتند مگر همان عزیز پاشا که در ارض ادرنه مشرف شده بود و بعد از آن ترقی کرده والی برودت شده و دو مرتبه بفرم زیارت بجکا آمد و بخدمت حضرت عظمی رسید و بطلب جمیع سکنه حکاک آمدند که هر والی بجکا آمد در حجت از ولایت بمشام منزل شد و قبل از